

به نام خدای مهربان



## سیاره دوستی

الهی، موج از دریا خیزد و با وی آمیزد  
و در وی گریزد و از وی ناگریز است.  
به یاد خواهرم زهره

سر شناسه : شایسته، ناهید  
عنوان و پدیدآور : سیاره دوستی/نوشته‌ی ناهید شایسته؛ تصویرسازی فریدآمالی  
مشخصات نشر : تهران؛ نگارینه، ۱۳۸۵.  
مشخصات ظاهری : ۲۴ص.: مصور (رنگی): ۱۴، ۳۵ س م  
شابک : ۹۶۴-۸۹۳۵-۰۰-۹  
یادداشت : فیپا  
یادداشت : گروه سنی الف، ب.  
موضوع : داستانهای تخیلی.  
شناسه افزوده : آمالی، فرید، تصویرگر  
رده بندی دیویی : ۱۳۸۵ س ۳۳۶ ش ۱۳۰  
شماره کتابخانه ملی : ۸۵-۴۲۸۲۵

عضو انجمن فرهنگی ناشران کتاب کودکان و نوجوان

**نگارینه**  
Negarineh

ISBN 964-8935-00-9



9 789648 935004  
Swll < ¼Yd¶ Nla €e

نام کتاب :  $\text{ÄT}w\text{»}j \text{¼n}l\text{Ä}w$   
و شته‌ی :  $\text{¼T}v\text{Ä}l\{ k\text{ÄÄ}l^{\circ}$   
تصویرسازی :  $\text{Ä}^2l\text{¶}A k\text{Ä}o\text{Ä}$   
گرافیک کامپیوتر :  $o\text{Ä}\{ \text{³}l\} n\text{¼} \sim 1\text{¶}$   
چاپ نخست : 1385 ل/ز  
شمارگان : 5000  $k\pm$   
شابک : 964-8935-001-9

تهران، شمال شرق میدان هفتم تیر، کوی نظامی، شماره ۲۵، کدپستی ۱۵۷۵۶۳۵۹۱۱  
تلفن: ۸۸۳۱۰۰۷۱-۸۸۲۱۵۰۵۱-۸۸۲۸۷۸۸، فاکس: ۸۸۲۰۷۲۷۸، [www.negarineh.ir](http://www.negarineh.ir)



شب بود. زرد و قرمز و آبی خوابیده بودند. آن‌ها ناگهان با صدایی از خواب بیدار شدند و با عجله از خانه‌هایشان بیرون آمدند. زرد و قرمز و آبی، موجودی هم شکل و هم اندازه خودشان را دیدند که روی زمین نشسته بود و ناله می‌کرد. آن‌ها با تعجب هم دیگر را نگاه کردند. زرد با این که می‌ترسید، آرام جلو رفت و پرسید:

س... سلام شما کی هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ غریبه سرش را برگرداند و با چشمان درشت خود به زرد نگاه کرد و گفت:  
از آن بالا.

زرد جلوتر رفت و گفت:

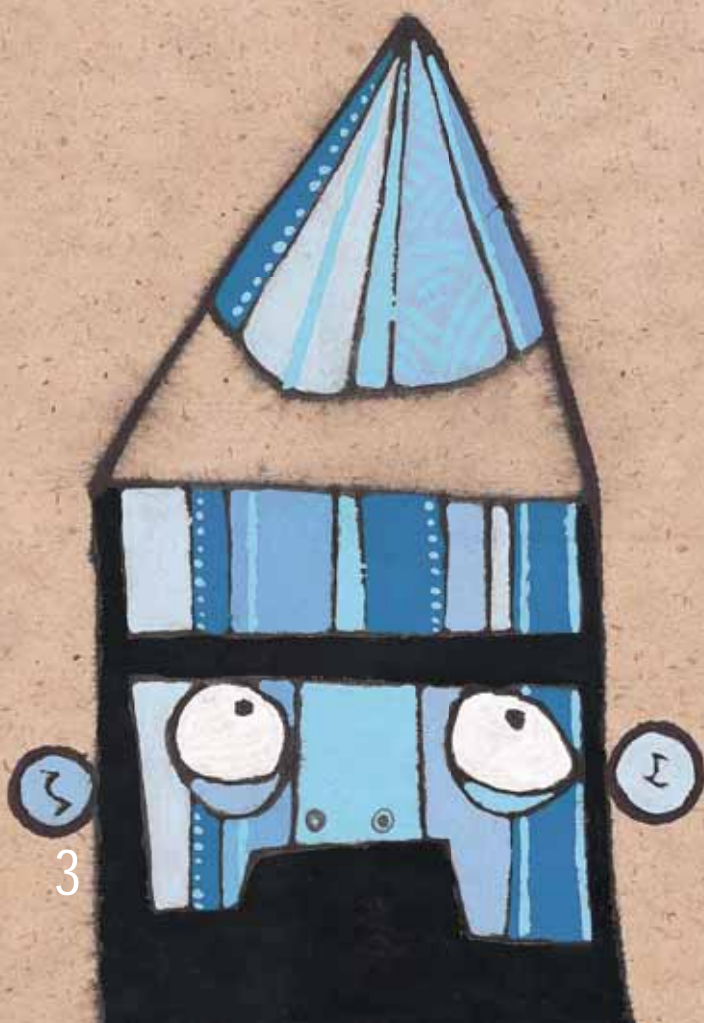
از آسمان...؟ چه طور به این جا آمدید؟ غریبه ناله‌ای کرد و گفت:

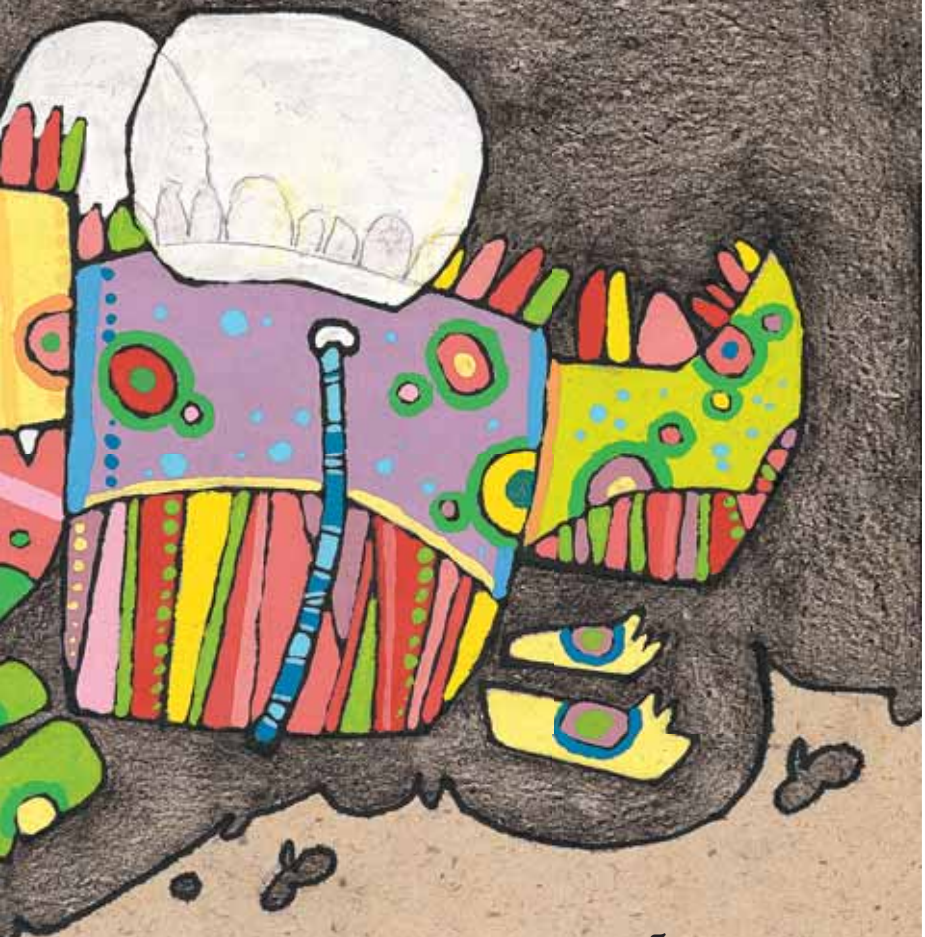
یک شب که خواب بودم نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که خودم را در آسمان دیدم، نه از خانه خبری بود و نه از سیاره‌ام، آن‌ها ناپدید شده بودند.  
زرد پرسید:

سیاره‌ات چه طور ناپدید شد؟



غریبه پاسُخ داد:  
 خودم هم نمی‌دانم. دو روز در آسمان سرگردان  
 بودم تا به این جا رسیدم.  
 بعد شروع کرد به گریه کردن. صدای گریه او  
 آن قدر بلند بود که همه گوش‌هایشان را گرفتند.





قرمز و آبی با دیدن اشک‌های او دل و جرات پیدا کردند و به او نزدیک شدند.

آبی دستمالی آبی رنگ کوچکی از جیبش درآورد و به او داد و گفت :

شاید وقتی خواب بودی موجودهای نامریی سیاره‌ات را دزدیدند و تو را در آسمان رها کردند. آن‌ها چند بار سعی کردند سیاره ما را هم بدزدند اما موفق نشدند.

